



بسم الله الرحمن الرحيم

زندگینامه ی

شهید صادق جمیل پور

خدایانی که صادق را خلق می کند مهرش را دلها می اندازد و صاحبان آن دلها در راه او و قرآن و اسلام و مبین اسلامی به جهاد علیه کفر و یزیدیان بر می خیزند و به چهره ی نبردی روند و شجاعانه می جنگند تا سرانجام بار دیگر با هم رزمشان در صحرای کربلای این شهر (حمرزی) به شهادت می رسند و با خون پاکشان بار دیگر درخت اسلام را آبیاری می نمایند و آن درخت را باروری سازند و از هر جوانه صادق و صادق های روید و به یاران صدر اسلام می پیوندند.

سلام ای صادق ای یار حسین (ع) زمان ما، سلام ای حزب الله که رفیق به سوی سربازان سپاه تابه دیگران درس پاسداری از اسلام و قرآن را بیاموزی و چه خوب درسی است درس پاسداری از قرآن.

شهید صادق جمیل پور در سال ۱۳۴۳ در خانواده ای فقیر و کارگری در منطقه کوی طالقانی خرمشهر دیده به جهان گشود. در سن ۶ سالگی پایه عرصه ی تحصیل گذاشت و تا پایان سال اول هنرستان تحصیل نمود.

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران از ادامه تحصیل بازماند. شهید از دوران کودکی تا نوجوانی کم حرف و تا اندازه ای گوشه گیر بود و از طرفی چون شوخ طبع بود او مورد علاقه و محبت دوستان و آشنایان بالانحص پدرش بود. او اکثر اوقات دوست داشت تنها باشد و فکر کند. فکر مردم محروم منطقه اش. با صداقت خاصی که داشت کم کم رشد کرد و

بمراه او انقلاب اسلامی نیز شکستن گرفت. بارش فکری نوجوانان و جوانان و کرایش آنان به انقلاب و اسلام او نیز به آگاهی‌های نسبی دست یافت و هر وقت فرصت می‌کرد در تظاهرات ضد رژیم شرکت می‌کرد.

بعد از پیروزی انقلاب گویا در او انقلاب عظیم تری شروع شده بود و دوست داشت به هر وسیله‌ای که شده خدمتی به اسلام و انقلاب بنماید و به این خاطر فعالیت بیشتری را با دیگران برادران مسجد امام رضا (ع) کوی طالقانی شروع کرد. با هجوم مزدوران بعثی به خر مشر و کشتار بی رحانه می‌مردم بی دفاع و بی گناه، خانواده‌ی صادق قصد ترک شهر را داشتند. او ابتدا مخالفت کرده و راضی نمی‌شود ولی با پافشاری اصرار پدر و مادر ناچار از شهر خارج می‌شوند ولی گویا قلب وی در خر مشر مانده است. پس از مدتی که او می‌دید چگونه سایر برادران و دوستانش در شهر مقاومت کرده و شهید می‌شوند، دیگر مانند راجانز نمی‌داند و با اجازه از خانواده ابتدا خود را به واحد سیچ سپاه پاسداران سر بندر معرنی و مشغول خدمت می‌شود سه ماه را در آن واحد می‌گذراند. از آنجائیکه دوست داشت عملاً در جبهه باشد حازم جبهه (... آبادان برای مقابله با مزدوران عراقی شد. پس از انقضاء مأموریت به واحد خود بازگشت ولی شوق شهادت بیش از پیش در وجودش موج می‌زد و چون مانند راساوی بارکود می‌دانست خود را به واحد سیچ سپاه پاسداران خر مشر معرنی و پس از مدتی داوطلب اعزام به جبهه کویت می‌شود و مدت ۹ ماه سرسختانه با مزدوران عراقی به جنگ می‌پردازد. در غروب روز ۱۳۶۰/۱۲/۴ بمقامی که مشغول گرفتن وضو برای نماز مغرب و عشاء بود بوسیله‌ی ترکش خمپاره‌ی دشمن در نزدیکی سنگرش (جبهه محرزی خر مشر) با خون خویش و ضومی گیرد و به آرزوی دیرینه اش می‌رسد.

بسم رب الشهداء.

سلام بر صادق شهید سلام بر صادق، او که صادق بود در راه، او که صادق بود در انتخاب او که صادق بود با من، او که صادق بود با ما سلام بر صادق سلام بر صادق اما حالا دیگر بهترین جاهاست، او نزد خداست، او نزد انبیاء است او بهترین بود، او عزیزترین بود، او صادق بود، او صادق بود حالا صادق خیال است در میان خاطره ها، او تصور است در ذهن لکن او پیش اول است، پیش آخر است، پیش بهشتی است، پیش با منراست، صادق مادر در کنار حسین و شهدای شمرخون است.

پس سلام بر صادق، سلام بر صادق.....

یادش جاودانه و راهش پر رهرو

